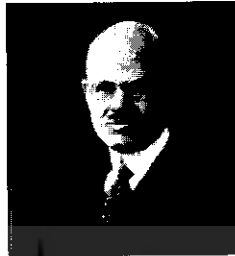
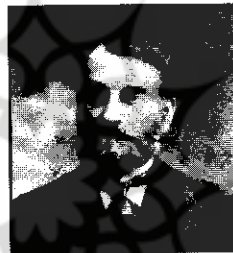


فلسفه جغرافیا

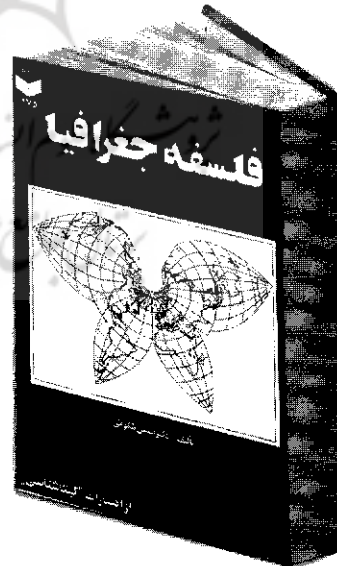
السورث هانتینگتن
(۱۸۷۶-۱۹۴۷)



الکساندر فن همبلت
(۱۷۶۹-۱۸۵۹)



ویدال دولابلش
(۱۸۴۵-۱۹۱۸)



■ فلسفه جغرافیا

■ نویسنده: دکتر حسین شکویی

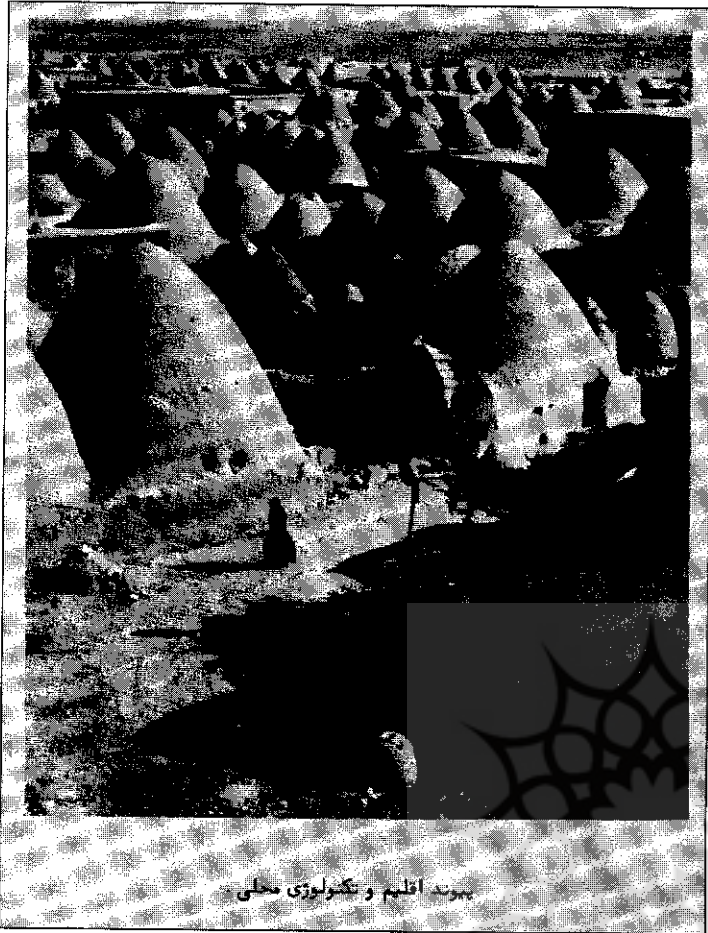
■ ناشر: گیتاشناسی، چاپ دوازدهم، پاییز ۱۳۸۳، ۲۲۵۰۰ ریال،

۳۳۵ ص، شابک ۹۶۴-۰۷-۶۲۴۱-۷

• داوود مهدوی

پیشینه طرح فلسفه جغرافیا، روش‌ها و مکتب‌های جغرافیایی و کاربرد آنها در علم جغرافیای ایران، به دهه ۱۳۴۰ برمی‌گردد. از آثار گران‌بهای آن برهه (سال ۱۳۴۹) می‌توان به کتاب فلسفه جغرافیا اثر استاد فقید دکتر حسین شکویی اشاره نمود. فلسفه جغرافیا، از عمومی‌ترین قوانین حاکم بر روابط انسان و محیط بحث و گفت‌وگو می‌کند. به عبارت دیگر، فلسفه جغرافیا، عبارت است از روابط جوامع انسانی و شرایط محیطی، پیوند پدیده‌ها با یکدیگر و اصول و قوانین حاکم بر روابط انسان و محیط. استاد فقید در این کتاب به بررسی برداشت‌های جغرافیایی، سیر تکوینی جغرافیا، مفاهیم و مکتب‌های جغرافیای انسانی، مفاهیم جغرافیای ناحیه‌ای و مفاهیم و قلمروهای فرهنگی پرداخته است و بر این نکته تأکید می‌کند که پدیده‌های جغرافیایی، زاینده همه خصیصه‌های فرهنگ و متأثر از کلیه عوامل و شرایط محیط طبیعی است. از این رو پیوند و وابستگی میان ویژگی‌های فرهنگی - اجتماعی و اقتصادی هر جامعه، یا مکان زندگی که آثار و تلاش‌های انسانی در آن زمینه‌ای مناسب می‌یابد، اساس علم جغرافیا را تشکیل می‌دهد. نویسنده معتقد است که باتوجه به مفاهیم محیط اجتماعی و محیط طبیعی می‌توان گفت که هر موضوع جغرافیایی منشأ و بنیادی اصیل دارد و از منابع سه گانه اطلاعات اجتماعی، پدیده‌های طبیعی و نیز رابطه، وابستگی سازگاری و ترکیب مطلق دو قلمرو مذکور به وجود می‌آید. بنابراین فلسفه جغرافیا از وحدت نظام‌یافته‌ای سخن می‌گوید که در عین کثرت از وحدت و تجانس لازم بهره‌مند می‌باشد.

کتاب فلسفه جغرافیا در شش فصل تألیف شده است. در اینجا به طور اجمال به عناوین محتوای فصول اشاره می‌شود:
فصل اول: «جغرافیا و مفاهیم جغرافیایی». در این فصل، سیر تکوینی و تحول جغرافیا و دیدگاه‌ها و نظرات جغرافیدانان درباره علم جغرافیا و تعاریف آن و نیز مفاهیم مختلف جغرافیا از جمله مفهوم پس‌آیند، مفهوم ناحیه یا واحدهای جغرافیایی، مفهوم مرکز جاذبه‌های جغرافیایی، مفهوم تخریب و بنا، مفهوم کرویت، مفهوم پراکندگی، مفهوم هماهنگی و ناهماهنگی ارائه شده است. نویسنده معتقد است: «جهش بسیار بزرگ در تحولات علم جغرافیا مربوط به زمانی است که انجمن‌های جغرافیایی (نیمه اول قرن هیجدهم) تشکیل می‌شوند و جغرافیدانان سعی می‌کنند تا



پیرود افلم و تکنولوژی محلی

**فلسفه جغرافیا، عبارت است
از روابط جوامع انسانی
و شرایط محیطی، پیوند
پدیده‌ها با یکدیگر و اصول
و قوانین حاکم بر روابط
انسان و محیط**

اطلاعات همه‌جانبه‌ای از مکان‌های مختلف دنیا به دست آوردند. نویسندگان چهره‌های جغرافیایی را متشکل از دو عامل طبیعی و انسانی می‌دانند و معتقد است که هر محیط جغرافیایی همچنان که دارای آثار انسانی است از تأثیرات طبیعی نیز بهره‌مند است. از این رو از این دو عامل به عنوان دو قطب علم جغرافیا یاد می‌کند. از جمله مباحث ارزشمند دیگر این فصل، می‌توان به تشریح مفاهیم جغرافیایی اشاره نمود که شاید بتوان گفت این مفاهیم برای اولین بار در علم جغرافیای ایران به صورت علمی وارد شده است؛ از جمله مفهوم پس‌آیند، ناحیه جغرافیایی، تخریب و بنا و فرهنگ.

نویسنده وظیفه جغرافیدان را علاوه بر مطالعه پراکندگی‌ها، پدیده‌ها، نوع، شکل، تراکم، نقش آنها و تبیین علت و معلولی این پدیده‌ها، رسالت جغرافیدان را در جامعه امروزی، یافتن راه حل مسائل اجتماعی و اقتصادی، توجه به علل فقر و ثروت در دنیا و نواحی جغرافیایی، رهبری برنامه‌های اقتصادی، تهیه و تنظیم برنامه‌های شهری و روستایی، انتخاب نواحی صنعتی، تفریحی و استراحتگاهی و... می‌داند.

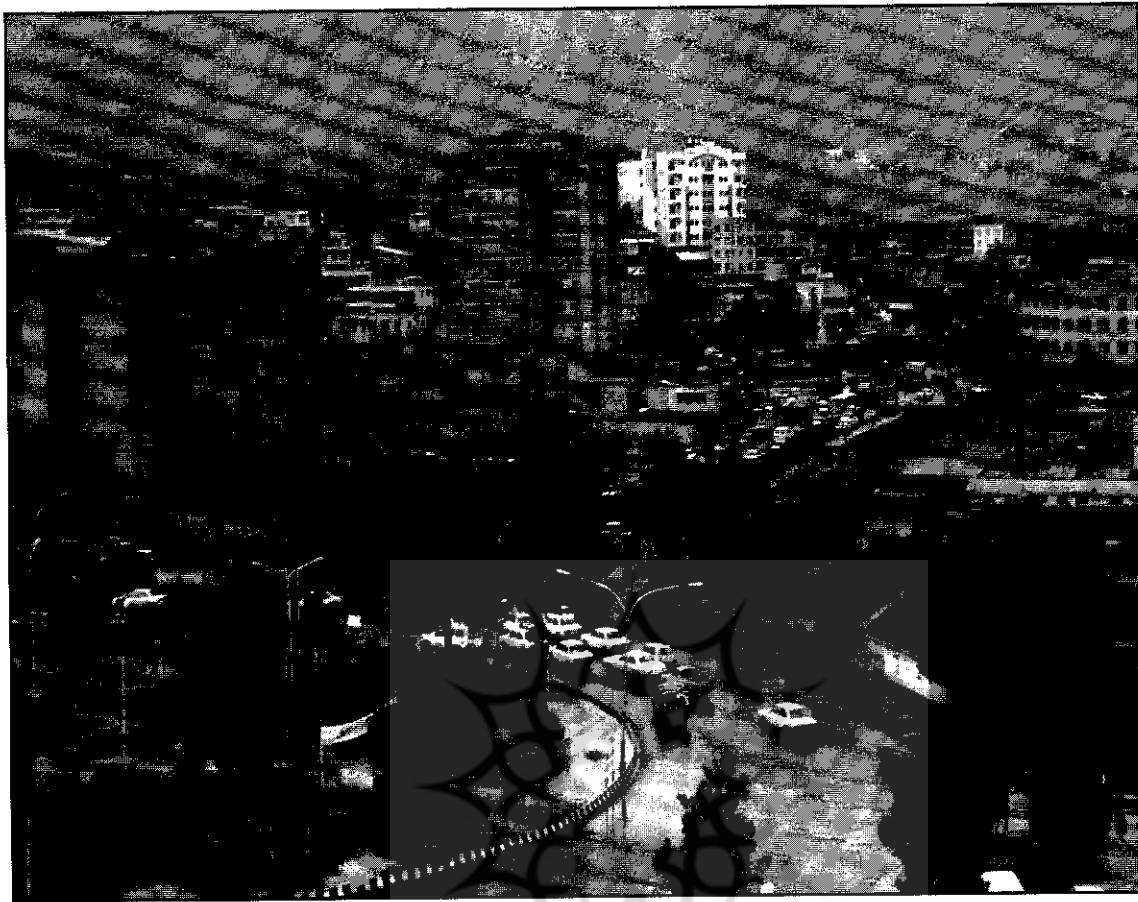
موضوع فصل دوم، مفاهیم جغرافیای ناحیه‌ای است. این اصطلاح برای اولین بار در دهه ۱۳۴۰ در عرصه علم جغرافیای ایران وارد شد. اصطلاح علمی ناحیه یا واحد جغرافیایی به عنوان کانون و هسته اصلی در علم جغرافیا و نیز به عنوان آزمایشگاه علم جغرافیا به کار گرفته می‌شود. نویسنده تأکید می‌کند که انسان به عنوان عنصر اصلی یک ناحیه - در علم جغرافیا - همه پدیده‌های طبیعی و فرهنگی را در قالب‌های معینی اعتبار می‌بخشد زیرا در داخل هر ناحیه همه رویدادها و عوامل جغرافیایی با نظم دقیقی از هم متأثر می‌شوند و عکس‌العمل‌های متشابهی را ظاهر می‌سازد.

در این فصل ضمن ارائه تعریفی جامع از ناحیه و مفهوم ناحیه‌ای، دیدگاه‌های جغرافیدانان از ناحیه، عوامل مؤثر در تقسیمات ناحیه‌ای، تشریح نقش‌های ناحیه‌ای، خرده نواحی و تفاوت‌های جغرافیای عمومی و ناحیه‌ای و سایر اجزاء ناحیه نیز مورد بحث قرار می‌گیرد.

در مفهوم ناحیه‌ای آغاز، توضیح، کشف، وضع قوانین و پایان کار جغرافیایی مورد توجه است. از این رو روش ناحیه‌ای وسیله‌ای

است برای شناسایی سیاره زمین. همچنین شروع کار جغرافیایی بدون توجه به مفاهیم یکدست، متشابه و هماهنگ امکان‌پذیر نیست. پژوهشگران و محققان جغرافیایی نیز از این امر مستثنی نیستند و می‌بایست قبل از انجام هر کار حدود و ثغور ناحیه مورد مطالعه خود را براساس ویژگی‌ها و عوامل محیطی و انسانی مشخص نمایند تا بتوانند تشابهات و تضادهای موجود و علل و عوامل مؤثر بر آنها را شناسایی نمایند.

فصل سوم به مفهوم فرهنگ در جغرافیا اختصاص یافته است. نگارنده ضمن تشریح سابقه بررسی‌های فرهنگی، به تبیین نقش و ارزش‌های فرهنگی، ترسیم قلمروهای فرهنگی از دیدگاه جغرافیدانان و ارائه تصویری از قدرت‌های فرهنگ غربی - اسلامی - هندی، و در نهایت به توصیف روش مطالعه در جغرافیای فرهنگی پرداخته است. در این فصل تأکید شده که مطالعه فرهنگی هر ناحیه بهترین وسیله شناخت و ارزیابی محیط‌های جغرافیایی، همچنین تعیین نوع اختلاف میان گروه‌های انسانی است. چرا که در علم جغرافیا، انسان با توجه به خصیصه‌های فرهنگی خویش همه داده‌های محیط طبیعی را به خدمت می‌گیرد و چشم‌اندازهای جغرافیایی می‌آفریند. بدین سان که همه بافت‌ها، ساخت‌ها، پیوندها و پدیده‌های جغرافیایی به وسیله خصیصه‌های فرهنگی نقش می‌یابند و شکل می‌گیرند.

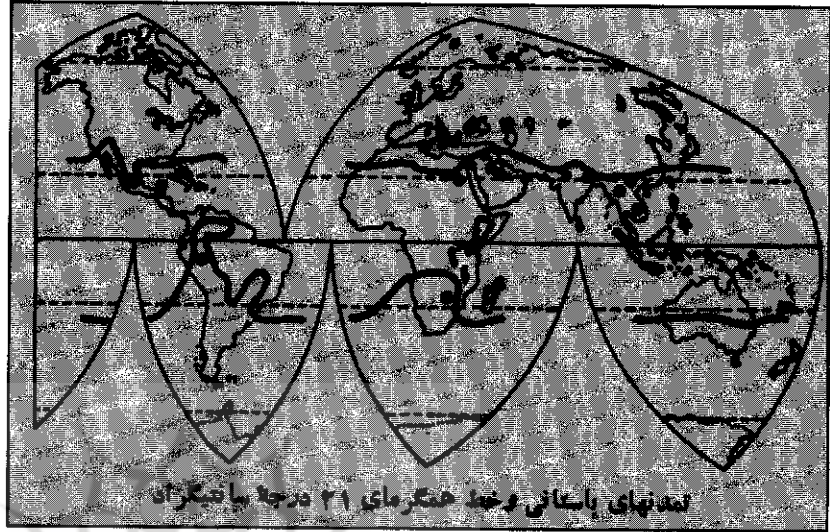


طبیعی و فرهنگ انسانی در علم جغرافیا» به بررسی و کنکاش در خصوص این عوامل یا در نظر گرفتن دیدگاه‌های جغرافیدانان و مکتب‌های جغرافیایی مختلف پرداخته شده است. در این فصل به طرح دیدگاه‌های اندیشمندان جغرافی‌دانی که به جبر جغرافیایی (Determinism) یا جغرافی‌گرایی (Geographism) معتقد می‌باشند همانند فردریک راتزل (از بنیانگذاران مکتب جبر جغرافیایی)، رکل (جغرافیدان فرانسوی)، هربرت اسپنسر، السورث هانتینگتن (بنیانگذار مکتب جبر آب و هوا)، آلن چرچیل سمپل پرداخته شده و تأکید می‌شود که این جغرافی‌دانان معتقدند که هدف از تحقیقات و بررسی‌های جغرافیایی، همانا مطالعه تأثیرات محیط طبیعی بر فعالیت‌های انسانی است. اندیشمندان این مکتب چنین استدلال می‌کنند که عوامل طبیعی (آب و هوا، درجه حرارت، توپوگرافی و...) نقش قاطع و تعیین‌کننده‌ای در پدیده‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی هر جامعه داشته و دارد. این سخنان را می‌توان در دیدگاه‌های راتزل و هانتینگتن، دو تن از جغرافی‌دانان مشهور که معتقد بودند آب و هوا تأثیرات بسیاری بر جوامع انسانی و تمدن‌های بشری داشته است، می‌توان مشاهده نمود. آنها طرز تفکر خویش را با مطالعه بر روی ارتباط آب و هوا و نحوه پراکندگی تمدن‌های بشری و جابه‌جایی‌ها و مهاجرت‌های

با این وجود هر ناحیه فرهنگی خصیصه‌های خود را از نظام ایدئولوژیکی، سازمان‌های اجتماعی، امکانات تکنولوژیکی و مهارت‌های صنعتی محیط خود طلب می‌کند. از این رو عوامل فرهنگی در هیچ دوره و زمانی ثابت و پایدار نبوده بلکه زاینده و ناپایدار است و دچار دگرگونی می‌شود. این دگرگونی فرهنگی از دو عامل عمده متأثر می‌شود: ۱- اختراع و نوآوری در داخل جامعه ۲- پراکندگی‌های جغرافیایی.

مفهوم قلمروهای فرهنگی در علم جغرافیا بیان‌پهنه‌های وسیعی است که در آنها وحدت خاصی در ترکیب و به هم پیوستگی عوامل فرهنگی و اجتماعی دیده می‌شود. از این رو جهت تعیین قلمروهای فرهنگی تنها نباید زمینه‌های اقتصادی، نوع استقرار انسان‌ها و شکل پراکندگی مردم بررسی شود بلکه منطقی است که در این پهنه‌های وسیع زمین همه پدیده‌های فرهنگی در شکل واحد آن مورد توجه و مطالعه پژوهشگران واقع شود. انسان به وسیله فرهنگش از زیرسلطه و جبر عوامل محیط طبیعی رهایی می‌یابد. در روش مطالعه در جغرافیای فرهنگی ضمن توجه به عوامل و مشخصات ایدئولوژیکی و شکل و نوع زندگی، می‌توان از دو روش: تکوینی یا بیان و تعیین نقش و تأثیر عوامل و پدیده‌های فرهنگی در محیط معین بهره جست. فصل چهارم کتاب تحت عنوان «سه‌م عوامل محیط

نویسنده با طرح دیدگاه‌های اندیشمندان جغرافیدانانی که به جبر جغرافیایی (Determinism) یا جغرافیای‌گرایی (Geographism) معتقد هستند مانند فردریک راتزل، رگله، هربرت اسپنسر، السورث هانتینگتن، آلن چرچیل سمپل می‌افزاید اندیشمندان این مکتب چنین استدلال می‌کنند که عوامل طبیعی (آب و هوا، درجه حرارت، توپوگرافی و...) نقش قاطع و تعیین‌کننده‌ای در پدیده‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی هر جامعه دارند



نمذنیهای باستانی و خط همگرای ۳۱ درجه با همگرای

شد جغرافی‌دانان برجسته‌ای همانند آلن چرچیل سمپل، یوان چوی یچ، السورث هانتینگتن و ویدال دولابلاش مطالعات خود را به طور گسترده‌ای بر روی مباحث جبر جغرافیایی و مکتب جغرافیای انسانی متمرکز کردند. در حقیقت در این فصل، مؤلف سعی کرده است با بررسی عقاید داروینستی آلن چرچیل سمپل و مکتب جبر آب و هوایی و تأثیرگذاری آن بر همه فعالیت‌های انسانی از هانتینگتن را در ساختاری نظام یافته در قیاس با عقاید بزرگان مکتب جغرافیای انسانی مانند ویدال دولابلاش، ژان برون، آلبرت دمانژن، ماکسیمیلیان سور و... مورد بررسی قرار دهد. تا از این رهگذر خوانندگان و دانشجویان جغرافیا ضمن آشنایی با صاحب‌نظران مکاتب جغرافیایی، به اهمیت و درک بیشتر نظریات و عقاید علمی جغرافیدانان پی برده و خود روند تکوینی دانش جغرافیا را مورد بررسی قرار دهند.

«جامعه انسانی و عوامل محیط طبیعی» عنوان فصل ششم کتاب است. در این فصل مؤلف تأکید می‌کند مطالعه علم جغرافیا با دو مفهوم کلی و اساسی یعنی جامعه انسانی و محیط طبیعی آغاز می‌شود و بیان می‌کند عوامل محیطی را که نقش آفرینان علم جغرافیا می‌باشند می‌توان در پانزده گروه اصلی به شرح زیر طبقه‌بندی کرد:

- ۱- موقع ریاضی ۲- موقع نسبی ۳- آب و هوا ۴- اشکال زمین
 - ۵- آب‌های سطحی ۶- آب‌های زیرزمینی ۷- اقیانوس‌ها ۸- ناحیه ساحلی ۹- خاک ۱۰- پوشش گیاهی ۱۱- زندگی حیوانی ۱۲- قلمرو میکروب‌ها ۱۳- معادن ۱۴- وسعت خاک ۱۵- شکل ناحیه
- در این فصل رابطه انسان و محیط با موضوعات فوق نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

انسانی و از بین رفتن تمدن‌ها به دلایل تأثیر عوامل طبیعی، افزایش و کاهش درجه حرارت، ایجاد یخچال‌ها و خشکسالی‌ها توجیه می‌نمایند.

در مقابل مکتب جبر جغرافیایی، عده‌ای از جغرافیدانان، فرهنگ انسانی را عامل تعیین‌کننده در فعالیت‌های انسانی به شمار آورده و اضافه می‌کنند که چهره‌های جغرافیایی مکان‌ها، انعکاسی از پایگاه‌های فرهنگی هستند. طرفداران این مکتب عملکرد شرایط طبیعی را در مکان‌های جغرافیایی، یک عامل دست دوم و فرعی به حساب می‌آورند و از نظر آنها عوامل یکسان و یکنواخت طبیعی بر کانون‌های مختلف فرهنگی به اشکال گوناگون تجلی می‌کنند. به عنوان مثال، همان‌گونه که جورج کارتر، جغرافیدان آمریکایی بیان می‌دارد: دو منطقه مشابه (یکی در ایالات متحده و یکی در مصر) که از جهات طبیعی مشابهند ولی از نظر تاریخی و فرهنگی اختلافات زیادی با هم دارند، بمانند هم عمل نکرده‌اند. آنها علاوه بر این به اختلافات بین جوامع پیشرفته و جوامع عقب‌مانده اشاره می‌کنند.

«مفاهیم و مکتب‌های جغرافیای انسانی»، موضوع فصل پنجم است. در این فصل نویسنده ضمن بیان این مطلب که سابقه فکر جغرافیایی به دوره تمدن‌های باستانی برمی‌گردد، تأکید می‌نماید که تنها از قرن شانزدهم به بعد محور قضاوت‌ها و داورهای جغرافیایی بر پایه‌ای علمی و منطقی قرار گرفت و جامعه انسانی و عوامل محیط طبیعی به عنوان دو قطب اصلی و غیرقابل تفکیک جغرافیایی، در مقابل هم قرار داده شدند.

در قرن نوزدهم که جغرافیای طبیعی و انسانی از هم مجزا